نگاه

ابداع دموکراسی چینی

جوادلگزیان

از نگاه غرب، سنگ محک سیاست و حکمرانی یک کشور وجود یا نبود دموکراسی است که بر اساس حق رأی همگانی و نظام چندحزبی تعریف می‌شود اما از نگاه مارتین ژاک در کتاب «وقتی چین بر جهان حکم می‌راند: پایان دنیای غرب و زایش نظم نوین جهانی» این اندیشه یک چارچوب تحلیلی بسیار محدود است و وقتی پای ارزیابی ماهیت و کیفیت حکمرانی یک دولت مطرح باشد، دموکراسی تنها یک نُرش از تصویری بزرگ‌تر است. ژاک معتقد است شکل دموکراسی با توجه به تاریخ، سنت‌ها و فرهنگ جوامع مختلف شکل می‌گیرد و به‌استثنای سایهٔ سنگین اروپامحوری، هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کلیدی شرایط خاصی که جامعه و دموکراسی اروپایی را شکل داده، همان نوع ساختارهای دموکراتیک را در نقاط دیگر باز خواهد داد. ژاک در یک مثال تأمل‌برانگیز از ایتالیا می‌نویسد که در شاخص کثرت انتخابات رقیب ندارد، اما حکمرانی آن بسیار ضعیف است زیرا دولت از نگاه مردم مشروعیت ندارد و دستگاه عریض‌وطویل انتخابات از زمان تأسیس جمهوری مدرن بعد از جنگ جهانی دوم نتوانسته این وضعیت را تغییر دهد. درحالی‌که دولت چین از مشروعیت بالا نسبت به هر دولت غربی برخوردار است. به عقیده مارتین ژاک علت بنیانی مشروعیت دولت چین این است که مردم آن را خاص و نگهبان تمدن چین می‌دانند. درنتیجه دارای یک هویت معنوی است که با یکنوبسیاسیم بیشترین عناد را داشتند. درمجموع، کنفوسیانیسم از دیگر سیستم اقتدارگرا پشتیبانی و با آن همراهی می‌کند اما با عناصر دموکراتیک و مردمی حکمرانی نیز قرابت دارد. چندین رسم وجود دارد که ایده‌های کنفوسیوسی توسط آنها یک چین دموکراتیک را شکل می‌دهند: نقش فراگیر دولت و بوروکراسی آن، مرکزیت خانواده و شبکه‌های گسترده ساتم خاندان؛ اهمیت شبکه پیوندهای بین‌فردی که بخشی از هویت چین را شکل می‌دهد؛ تجربهٔ طول‌مدتِ منازعات با مبانیحکمی در سنت کنفوسیوسی به‌جای داد‌خواهی، که نشان می‌دهد توسل به قانون و رواند قضایی بسیار کمتر از غرب خواهد بود؛ و اهمیتی که برای ارزش‌ها و اخلاق به‌عنوان شاخص رفتار مردم قائل است. جمعبندی مارتین ژاک از چیستانِ دموکراسی در چین این است که دموکراسی چینی و ویژگی‌های خاص و معین آن با دموکراسی‌های دیگر تنها دنیا سیم بسیار کمی از کشورها دموکراسی را در آن چنان‌که اصوره‌ور در غرب مُراد می‌شود، با فرایند رشد اقتصادی همگام کرده‌اند. ژاین تا مدت‌ها بعد از رشد اقتصادی دوبه چیزی شبیه حق رأی گسترده دست نیافت. هیچیک از اولین برهای آسیایی -کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور- در شرایط دموکراتیک به جهش اقتصادی نائل نشدند. کره جنوبی و تایوان ذیل دیکتاتوری‌های نظامی دوراندیش اداره می‌شدند. هنگ‌کنگ مستعمره بریتانیا و به‌نصیب از دموکراسی بی‌بهره بود. سنگاپور نیز نوعی دموکراسی مهندسی‌شده و بسیار اقتدارگرا برخوردار بود. بااین‌حال، همه آنها از نعمت دولت‌های کارآمد و مدرن برخوردار بودند. در مقام مقایسه، دولت‌های توسعه‌گرا مشروعیت حکمرانی آنها از حد زیادی به ظرفیت آنها در ایجاد رشد سریع اقتصادی و استانداردهای بالای زندگی بستگی دارد تا ایجاد یک حکومت توده‌بنیاد. اقتدارگرایی مستلزم طبیعی جهش اقتصادی همین اقتصادی بود و به‌استثنای سایهٔ سنگین اروپامحوری، که تقاضای اندکی برای دموکراسی از داخل چین وجود دارد. درواقع، از زمان رویداد تیان‌آمن، واکرایی از دموکراسی بسیار کم شده است. عواملی چون چن یو تانگ بعد از وقایع ۱۹۸۹، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و مشکلات اندونزی، تایلند و تایوان - و همچنین فیلیپین و هند - در تجارب خود از دموکراسی، اکثر چینی‌ها را به این باور رسانده که دموکراسی مسئله عاجل مملکت نیست: برعکس، ممکن است باعث انحراف از وظیفه اصلی حفظ رشد اقتصادی شود. ضمنا این دیدگاه موجه وجود دارد که هر نوع گذار به دموکراسی کشور را درگیر آشوب و هرج‌ومرج می‌کند. این همان کلیدی است که چرا دموکراسی، این اکثر چینی‌ها زیاد طرفدار ندارد. ژاک در ادامه بحث خود به نقش سیستم کنفوسیوسی در فرهنگ و سیاست چین اشاره و تأکید می‌کند هر شکل از نظام سیاسی دموکراتیک که در چین بدید آید، باز سنگین کذشتهٔ کنفوسیوسی خواهد را بر دوش خواهد داشت. قضاوت درباره تأثیر بلندمدت عریض‌وطویل انتخابات از زمان تأسیس جمهوری مدرن بعد از جنگ جهانی دوم نتوانسته این وضعیت را تغییر دهد. درحالی‌که دولت چین از مشروعیت بالا نسبت به هر دولت غربی برخوردار است. به عقیده مارتین ژاک علت بنیانی مشروعیت دولت چین این است که مردم آن را خاص و نگهبان تمدن چین می‌دانند. درنتیجه دارای یک هویت معنوی است که با یکنوبسیاسیم بیشترین عناد را داشتند. درمجموع، کنفوسیانیسم از دیگر سیستم اقتدارگرا پشتیبانی و با آن همراهی می‌کند اما با عناصر دموکراتیک و مردمی حکمرانی نیز قرابت دارد. چندین رسم وجود دارد که ایده‌های کنفوسیوسی توسط آنها یک چین دموکراتیک را شکل می‌دهند: نقش فراگیر دولت و بوروکراسی آن، مرکزیت خانواده و شبکه‌های گسترده ساتم خاندان؛ اهمیت شبکه پیوندهای بین‌فردی که بخشی از هویت چین را شکل می‌دهد؛ تجربهٔ طول‌مدتِ منازعات با مبانیحکمی در سنت کنفوسیوسی به‌جای داد‌خواهی، که نشان می‌دهد توسل به قانون و رواند قضایی بسیار کمتر از غرب خواهد بود؛ و اهمیتی که برای ارزش‌ها و اخلاق به‌عنوان شاخص رفتار مردم قائل است. جمع‌بندی مارتین ژاک از چیستانِ دموکراسی در چین این است که دموکراسی چینی و ویژگی‌های خاص و معین آن با دموکراسی‌های دیگر تنها دنیا سیم بسیار کمی از کشورها دموکراسی را در آن چنان‌که اصوره‌ور در غرب مُراد می‌شود، با فرایند رشد اقتصادی همگام کرده‌اند. ژاین تا مدت‌ها بعد از رشد اقتصادی به جهش قابل‌توجه دست نیافت. هیچیک از اولین برهای آسیایی -کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور- در شرایط دموکراتیک به جهش اقتصادی نائل نشدند. کره جنوبی و تایوان ذیل دیکتاتوری‌های نظامی دوراندیش اداره می‌شدند. هنگ‌کنگ مستعمره بریتانیا و به‌نصیب از دموکراسی بی‌بهره بود. سنگاپور نیز نوعی دموکراسی مهندسی‌شده و بسیار اقتدارگرا برخوردار بود. بااین‌حال، همه آنها از نعمت دولت‌های کارآمد و مدرن برخوردار بودند. در مقام مقایسه، دولت‌های توسعه‌گرا مشروعیت حکمرانی آنها از حد زیادی به ظرفیت آنها در ایجاد رشد سریع اقتصادی و استانداردهای بالای زندگی بستگی دارد تا ایجاد یک حکومت توده‌بنیاد. اقتدارگرایی مستلزم طبیعی جهش اقتصادی همین اقتصادی بود و به‌استثنای سایهٔ سنگین اروپامحوری، اندیشمندان زیادی دیدگاه‌ها